

منتخب آثار مارکس، انگلس و لنین

درباره

کمون پاریس

فهرست مطالب :

- نامه مارکس به ویلهلم لیکنشت
- سخنرانی انگلس درباره کمون پاریس
- نامه مارکس به لودویگ کوگلمان
- نامه مارکس به لودویگ کوگلمان در هانور
- نامه انگلس به کارلو ترزاگی در تورین
- قطعنامه مجلس یادبود سالروز کمون پاریس
- پیام به رئیس مجمع اسلاوها در رابطه با کمون پاریس
- پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت پانزدهمین سالروز کمون پاریس
- پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت بیستمین سالروز کمون پاریس
- پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت بیست و یکمین سالروز کمون پاریس
- طرح یک سخنرانی آموزشی درباره کمون
- درس‌هایی از کمون
- یادبود کمون
- درباره نامه های مارکس به کوگلمان

نامه مارکس به ویلهلم لیبنکشت

لندن 6 آوریل 1871

لیبنکشت عزیز

خبر آزادی تو و بیل و برانشوایگی ها به ما رسید و موجب شادمانی شورای کل گردید. به نظر می رسد که پاریسی ها مغلوب شده اند. تقصیر خودشان است اما تقصیری که عملاً از خوش نیتی آنها ناشی می شود. کمیته مرکزی [گارد ملی] و بعداً کمون به تیرس – این فسقلی بدنهاد – فرصت دادند که نیروی خصم را متمرکز سازد زیرا: 1- آنها به نحوی ابلهانه مایل نبودند **جنگ داخلی** را شروع کنند. مثل اینکه تیرس با تلاش خود برای خلع سلاح قهرآمیز پاریس آنرا [جنگ داخلی را] آغاز نکرده بود، مثل اینکه مجلس ملی – که فقط برای آن فراخوانده شده بود که درباره جنگ یا صلح با پروسی ها تصمیم بگیرد – فوراً به جمهوری اعلان جنگ نداده بود! 2- بخاطر آنکه نسبت غصب قهرآمیز به آنها داده نشود، لحظات گرانبھائی را تلف کردند (بایستی بعد از به زانو درآوردن ارتجاعیون در پاریس، بلافاصله به سوی ورسای پیشروی می کردند) با انتخابات کمون و سازماندهی آن و غیره موجب ائتلاف وقت شدند.

از تمام مطالبی که تو در روزنامه ها راجع به وقایع پاریس می خوانی یک کلمه اش را هم نباید باور کنی، همه آنها جعلی و دروغ اند. ردالت روزنامه نگاری بورژوائی هرگز اینطور سنگ تمام نگذاشته است.

این وجه مشخصه قضیه است که امپراتور آلمان واحد و پارلمان واحد در برلن **به هیچ وجه برای دنیای خارج وجود ندارند** و هر نسیم ملایم پاریسی بیشتر از آنها توجه برمی انگیزد. شما باید اتفاقات شاهزاده نشینهای دانوب را با دقت تعقیب کنید. اگر انقلاب در پاریس موقتاً دچار شکست شود – گرچه در اینجا نیز جنبش را می توان فقط برای مدت کوتاهی فرونشاند – آنوقت جنگ جدیدی از شرق اروپا شروع می شود و رومانی اولین بهانه را در این مورد به دست تزار از خود راضی [الکساندر دوم] خواهد داد. بنابراین مواظب آن طرف باشید.

سخنرانی انگلس درباره کمون پاریس

شهروند انگلس گفت که می خواهد واقعیت دیگری را به استحضار برساند [و آن اینست که] اخیراً جراید از عجایبی که سازمان [انترناسیونال] آفریده است مالا مال شده اند. اما آخرین مطلب عجیبی که یکی از روزنامه های پاریس گزارش می دهد، اینست که مارکس در 1857، منشی مخصوص بیسمارک بوده است!

انگلس چنین ادامه می دهد: شایسته نیست بدون آنکه اظهارنظری کرده باشیم، بگذاریم حوادث پاریس به سیر خود ادامه بدهند. تا زمانی که کمیته مرکزی گارد ملی بر اوضاع مسلط بود موضوعات به خوبی برگزار می شد ولی بعد از انتخابات حرف بیش از عمل شده است [منظور انتخابات 26 مارس 1871 کمون است. بعد از پیروزی قیام خلق در پاریس، کمیته مرکزی گارد ملی از 18 تا 28 مارس قدرت را در دست داشت و بعد از این انتخابات اختیارات خود را به کمون محول نمود]. تا وقتی ورسای ناتوان بود، باید عملی برضد آن صورت می گرفت ولی

این فرصت به هدر داده شد و اکنون چنین به نظر می رسد که گویا ورسای تفوق حاصل کرده و پاریسی ها را به عقب می راند. مردم مدت زیادی تحمل آنرا خواهند کرد که به شکست سوق داده شوند. پاریسی ها ضعیف شده اند. فشنگهایشان تقریباً بی نتیجه شلیک شده، ذخیره مواد غذاییشان ته کشیده است. تا زمانی که راهی از یک طرف باز باشد نمی توانند پاریس را از طریق بی غذائی مجبور به تسلیم نمایند. فاور از قبول کمک پروس امتناع ورزیده است! در ژوئن 1848 مبارزه ظرف چهار روز به پایان رسید ولی در آن زمان کارگران توپخانه نداشتند. امروز [مبارزه] به این آسانی پایان نمی یابد. لوئی ناپلئون دستور داده بود که خیابانهای عریضی ساخته شوند تا بتوان کارگران را هدف گلوله توپ قرار داد ولی امروز این وضع به نفع کارگران تمام شده است. امروز کارگرانی که می توانند از این خیابانهای وسیع به سوی دشمن شلیک کنند. کارگران - 200.000 نفر - به مراتب بهتر از تمام قیامهای قبلی ارگانیزه می باشند. وضع خرابست و شانس موفقیت به خوبی دو هفته قبل نیست.

11 آوریل 1871

نامه مارکس به لودویگ کوگلمان

لندن 12 آوریل 1871

کوگلمان عزیز

... دیروز به ما خبر رسید که لافارگ (نه لاورا) در حال حاضر در پاریس به سر می برد، خبری که به هیچ وجه ناراحت کننده نبود.

اگر تو فصل آخر «هجدهم برومر» مرا دوباره مرور کنی، خواهی دید که من در آنجا درباره تلاش بعدی انقلاب فرانسه صحبت می کنم که دیگر مثل گذشته دستگاه بوروکراتیک - نظامی را از دستی به دست دیگر منتقل نخواهد کرد بلکه آنرا **درهم می کوید** و این پیش شرط هر انقلاب خلقی واقعی در قاره [اروپا] است.

و این کوششی است که رفقای پاریسی قهرمان ما به عمل می آورند. چه انعطاف پذیری، چه ابتکار تاریخی و چه قدرت فداکاری در این پاریسی ها وجود دارد! آنها پس از تحمل شش ماه گرسنگی و بی خانمانی ای که خیانت داخلی به مراتب بیشتر از دشمن خارجی مسبب آن بود، در زیر سرنیزه های پروس قیام می کنند، مثل اینکه اصلاً جنگی میان فرانسه و آلمان اتفاق نیافتاده و دشمن در مقابل دروازه های پاریس نایستاده است! تاریخ عظمتی شبیه این سراغ ندارد! آنها اگر شکست بخورند تقصیر هیچ چیز دیگری جز «خوش قلبی» خودشان نیست. بعد از آنکه ونیوی و بعداً بخش ارتجاعی گارد ملی پاریس میدان را خالی کردند، آنها می بایستی بلافاصله به سوی ورسای پیشروی می کردند. لحظه مهم و حساسی بخاطر وجدان معذب به هدر رفت. آنها نمی خواستند **جنگ داخلی را شروع کنند**، مثل اینکه تیرس - این فسقلی بدنهاد - با تلاش خود برای خلع سلاح پاریس آنرا [جنگ داخلی را] قبلاً شروع نکرده بود! و اما اشتباه دوم آنها: کمیته مرکزی [گارد ملی] خیلی زود قدرت را تحویل داد تا میدان را برای کمون باز بگذارد و باز هم از روی عذاب وجدان «شرافتمندانه»! به هر تقدیر قیام کنونی پاریس - حتی اگر در مقابل گرگها، خوکها و سگهای رذل جامعه قدیم نیز از پا درآید - شکوهمندانه ترین اقدامی است که حزب ما از زمان قیام ژوئن به بعد انجام داده است. این شیردلان پاریسی را با آن بزدلان

امپراتوری آلمانی – پروسی مقدس رومی با سیمای نقاب زده شان، با رنگ و بوی
سربازخانه‌ای و کلیسائی و اشرافیت شان و مخصوصاً با بی فرهنگی شان مقایسه کن.

نامه مارکس به لودویگ کوگلمان در هانور

لندن 17 آوریل 1871

کوگلمان عزیز

نامه‌ات به موقع رسید. من این روزها سخت مشغولم و به این جهت فقط چند کلمه [برایت می نویسم]. اینکه چگونه تو می توانی تظاهرات خرده بورژوائی از نوع 13 ژوئن 1849 و غیره را با مبارزات کنونی پاریس مقایسه کنی، برای من نامفهوم است. واضح است اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملاً حتمی و مساعدی به مبارزه دست یازیده شود، آن وقت تاریخ جهان خیلی ساده و بی دردسر ساخته می شد. از طرف دیگر اگر قرار بود که «تصادفها» نقشی بازی نکنند آنوقت [تاریخ جهان] طبیعتی بسیار عرفانی پیدا می کرد. طبیعی است که خود این «تصادفها» مشمول سیر کلی تکاملی می شوند و باز به وسیله تصادفهای دیگری جبران می شوند. ولی شتاب و تأخیر به حد بسیار زیادی با این «تصادفها» مربوط می باشد، «تصادفی» که خصلت افرادی را که ابتدا در رأس جنبش قرار دارند مشخص می سازد، از این جمله است:

این بار به هیچ وجه نباید «تصادف» کاملاً نامساعد را در شرایط کلی جامعه فرانسه جستجو کرد بلکه باید در حضور پروسی ها در فرانسه و استقرار آنها در نزدیکی پاریس [جستجو کرد]. اینرا پاریسی ها خوب می دانستند. البته بورژواهای فرومایه و رسای نیز به خوبی به آن واقف بودند. درست به همین جهت آنها پاریسی ها را در مقابل این آلترناتیو قرار می دهند که یا به مبارزه تن در دهند و یا بدون نبرد تسلیم شوند. در حالت دوم یأس و دلسردی طبقه کارگر موجب فاجعه به مراتب بزرگتری می شد تا از میان رفتن تعداد مشخصی از «رهبران». مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و دولت آن در اثر مبارزه پاریس یا به مرحله نوینی گذاشته است. جریان بلاواسطه قضیه به هر نحو هم باشد، باز نقطه عطف جدیدی حاصل خواهد شد که دارای اهمیت تاریخی جهانی می باشد.

نامه انگلس به کارلو ترزاگی در تورین

14 ژانویه 1872

چنین به نظر می رسد که از واژه «اتوریته» سوء استفاده‌های زیادی می شود. من چیزی اتوریته‌ای تر از انقلاب نمی شناسم و وقتی با بمب و گلوله تفنگ برضد دشمن می جنگیم به نظر من یک عمل اتوریته‌ای انجام می دهیم. اگر در کمون پاریس کمی اتوریته مرکزیت وجود داشت، در این صورت می توانست بر بورژوازی پیروز شود. بعد از پیروزی می توانیم خود را به هر شکلی که مایلیم متشکل سازیم. ولی به نظر من برای مبارزه ضروریست که تمام

نیروهای خود را متشکل سازیم و آنرا متوجه نقطه‌ی حمله‌ی واحدی نمائیم. و اگر به من گفته شود که این امر بدون اتوریته و مرکزیت امکان ندارد و اینها دو موضوع مطلقاً لعنتی می باشند، در این صورت به نظر من آنهایی که بدین گونه سخن می گویند یا نمی دانند که انقلاب چیست و یا اینکه فقط در گفتار انقلابی هستند.* هر چه زودتر درباره‌ی قضیه به من بنویسید.

سلام و برادری
مخلص شما ف. انگلس

[در طرح دوم نامه چنین آمده است:]

به نظر من چنین می آید که از لفظ بازی مربوط به «اتوریته» و مرکزیت سوء استفاده‌های زیادی می شود. من چیزی اتوریته‌ای تر از یک انقلاب سراغ ندارم و وقتی اراده‌ی خود را به وسیله‌ی بمبها و گلوله‌های تفنگ به دیگران می قبولانند - مثل هر انقلاب - در این صورت به نظر من اتوریته بکار برده می شود. کمبود اتوریته و مرکزیت بود که منجر به نابودی کمون شد. بعد از پیروزی، هر کاری که مایلید با اتوریته و غیره بکنید ولی برای مبارزه باید همه نیروهایمان را متشکل سازیم و آنها را بر روی نقطه‌ی حمله‌ی واحدی متمرکز نمائیم و اگر راجع به اتوریته و مرکزیت به عنوان دو [عامل] که تحت تمام شرایط ممکنه موضوعات لعنتی هستند سخن گفته شود، آنوقت به نظر من افرادی که چنین سخن می گویند یا نمی دانند یک انقلاب چیست و یا آنکه انقلابیون جمله پردازی می باشند ...

قطعه‌نامه‌ی مجلس یادبود سالروز کمون پاریس

مجلس یادبود سالروز 18 مارس 1871 قطعه‌نامه‌ی زیر را تصویب کرده است:
جنبش پر افتخار 18 مارس را بمتابه‌ی سپیده دم سرخ انقلاب بزرگ سوسیالیستی - که انسانها را برای همیشه از رژیم طبقاتی نجات خواهد داد - تلقی می کند.
اعلام می دارد که: دیوانگی ها و جنایات طبقه بورژوا را که در تمام اروپا بر گرد محور نفرت از کارگران متحد شده‌اند و همچنین جامعه‌ی قدیم را به هر شکل حکومتی که می خواهد باشد - چه سلطنتی و چه جمهوری - محکوم می کند.
اعلام می دارد که: لشکرکشی همه حکومتها بر علیه انترناسیونال و اقدامات تروریستی قاتلین ورسای و همچنین فاتحین پروسی آنها، دلیل بی ارزشی موفقیت آنها بوده و مؤید آنست که ارتشهای رزمنده‌ی پرولتاریای جهانی پشت سر پیش آهنگان قهرمان خود - که به وسیله‌ی نیروهای متحد تیرس و ویلهلم از پا درآمدند - ایستاده‌اند.

این قطعه‌نامه بین 13 تا 18 مارس 1872 توسط مارکس نوشته شده و از روی دستخط مارکس که به زبان فرانسه بوده و نزد دخترش بینی پیدا شده، ترجمه گشته است.

* انگلس در حاشیه‌ی آخرین جمله به زبان آلمانی اضافه کرده است: «این کاملاً صادق نیست».

پیام به رئیس مجمع اسلاوها در رابطه با کمون پاریس

شهروند!

با کمال تأسف مجبوریم به اطلاعاتان برسانیم که امکان شرکت ما در میتینگ شما وجود ندارد. وقتی کمون پاریس به وسیله کشتار فجیعی که مدافعین «نظم» ترتیب داده بودند از پا درآمد، غالبین به سختی می توانستند حدس بزنند که در ظرف مدتی کمتر از ده سال حادثه‌ای در پترزبورگ دور دست صورت خواهد گرفت * که بعد از مبارزات طولانی و شدید سرانجام و مسلماً منجر به وجود آمدن یک کمون روسی خواهد شد.

آنها همچنین به سختی می توانستند تصور کنند که پادشاه پروس – که با محاصره پاریس، بورژوازی حاکم [فرانسه] را مجبور به مسلح کردن خلق نموده و به این ترتیب مقدمات کمون را آماده ساخته بود – ده سال بعد در پایتخت خودش در محاصره سوسیالیستها قرار خواهد گرفت و فقط با اعلام حکومت نظامی در برلن پایتخت خود، قادر به حفظ تاج و تختش خواهد بود.

حکومت‌های قاره [اروپا] که پس از سقوط کمون، سازمان انترناسیونال کارگری را تحت تعقیب قرار داده و آنرا مجبور به تغییر شکل رسمی و ظاهری خود نمودند – این حکومتها که معتقد بودند می توانند جنبش انترناسیونال کارگری را به وسیله احکام و قوانین خاص نابود کنند – به زحمت می توانستند تصور کنند که همین جنبش انترناسیونال کارگری ده سال بعد نه تنها اروپا بلکه آمریکا را هم فرا خواهد گرفت و مبارزه مشترک در راه منافع مشترک و در برابر دشمن مشترک آنرا به صورت یک انترناسیونال کوشنده و با عظمت – که بیشتر و بیشتر از حدود اشکال ظاهری یک اتحادیه یا فراتر خواهد گذاشت – متشکل خواهد ساخت.

به این ترتیب کمونی که قدرتهای دنیای قدیم معتقد به نابودی آن بودند، حیاتی پر قدرت تر از هر زمان دیگر یافته است و به این ترتیب ما می توانیم با شما هم صدا بشویم: «زنده باد کمون».

ترجمه از دستنویس انگلیسی مورخ 21 مارس 1881

پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت پانزدهمین سالروز کمون پاریس

امشب کارگران تمام جهان به اتفاق شما سالروز درخشان ترین و غم انگیزترین مرحله تکامل پرولتاریا را جشن می گیرند. در سال 1871 طبقه کارگر برای اولین بار در تاریخ خود، در یک پایتخت بزرگ، قدرت سیاسی را در دست گرفت. اما متأسفانه همه چیز همچون رؤیایی به پایان رسید! کمون پاریس از یکسو به وسیله جیره خواران امپراتوری سابق فرانسه و از سوی دیگر به وسیله پروس ها در تنگنا قرار گرفت و به سرعت آنچنان در سیل بی مانندی از خون

* در اول مارس 1881 الکساندر دوم تزار روسیه به موجب حکم کمیته اجرائیه سازمان انقلابی نارودنایولیا به قتل رسید.

خفه شد که هرگز فراموش نخواهد شد. ارتجاع پیروز دیگر مرزی نمی شناخت و به نظر می رسید که سوسیالیسم در خون غرقه شده و پرولتاریا برای ابد به بردگی محکوم شده است. 15 سال از این شکست گذشته است. در این فاصله در تمام کشورها، قدرتی که در خدمت اربابان زمین و پول قرار دارد، از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است تا مگر آخرین حرکت عسینانی کارگران را نیز فلج نماید. و دستاوردهای آن چه بوده است؟

به اطراف خود نگاه کنید. سوسیالیسم انقلابی کارگران – پرحیات تر از هر زمان دیگر – امروز قدرتی شده است که در همه جا قدرتهای حاکم در مقابل آن به لرزه افتاده اند، خواه رادیکالهای فرانسه و خواه بیسمارک، خواه سلطانهای بورس آمریکا و خواه تزار روسیه. البته این تمام قضیه نیست.

ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که همه دشمنان ما، به هر اقدامی هم که دست بزنند باز برخلاف تمایل خودشان به نفع ما کار کرده‌اند.

آنها تصور می کردند که می توانند انترناسیونال را نابود نمایند، اما امروز انترناسیونال اتحادیه پرولتاریاست و برادری کارگران انقلابی کشورهای مختلف هزار بار محکم تر و پرمایه تر از دوران قبل از کمون است. انترناسیونال به معنی واقعی کلمه دیگر نیازی به تشکیلات ندارد و به وسیله همکاری خودبخودی و مشتاقانه کارگران اروپا و آمریکا برجای مانده و نیرومندتر می شود.

در آلمان، بیسمارک همه وسایل و حتی ردیانه ترین وسیله را بکار برده است تا جنبش کارگری را در هم بکوبد. نتیجه آن: قبل از کمون با چهار نماینده سوسیال دمکرات [در مجلس آلمان] سر و کار داشت ولی پیگردهای او این اثر را داشتند که اکنون 15 نفر [نماینده سوسیال دمکرات] انتخاب شده‌اند، و پرولتاریای آلمان، صدر اعظم بزرگ را به باد مسخره گرفته است، زیرا حتی اگر قرار بود جایزه‌ای به او [به بیسمارک] بدهند، نمی توانست بهتر از این برای انقلاب تبلیغ کند.

در فرانسه لیست انتخاباتی را به شما تحمیل کرده‌اند. یعنی یک انتخابات بورژوائی به تمام معنی که خودشان اختراع کرده‌اند تا مطمئن باشند که صرفاً وکلای دادگستری، روزنامه نگاران و سایر ماجراجویان سیاسی و بلندگویان سرمایه انتخاب می شوند. و این سیستم انتخاباتی چه چیز را عاید قلمرو بورژوازی کرده است؟ در دامن پارلمان فرانسه یک حزب سوسیالیستی کارگری را پرورده است که صرفاً ظهور آن در صحنه کافی بوده است تا موجب بروز گنجی و آشفتگی در صفوف تمام احزاب بورژوائی گردد.

بنابراین ما در چنین مقطعی قرار داریم که هر رویدادی به نفع ما تمام می شود و خشن ترین اقدامات برای ممانعت از پیشروی پرولتاریا، فقط رژه پیروزی ما را تسریع خواهد کرد. دشمن مبارزه می کند و محکوم به آنست که به نفع ما مبارزه کند و این کار را آنقدر خوب و کامل انجام داده است که امروز در 18 مارس 1886، از سینه هزاران کارگر – از پرولتاریای معادن کالیفرنیا و اطراف آویرون [رودخانه‌ای در فرانسه] گرفته تا کارگران تبعیدی معادن سبیری – این فریاد برمی خیزد:

زنده باد کمون!

زنده باد اتحادیه انترناسیونال کارگری!

این مقاله در 15 مارس 1886 به وسیله انگلس به زبان فرانسه نوشته شده است.

پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت بیستمین سالروز کمون پاریس

لندن 17 مارس

شهروندان زن و شهروندان مرد

بیست سال پیش در چنین روزی، زحمتکشان پاریس همانند یک تن واحد در مقابل حمله جنایتکارانه بورژواها که تحت رهبری تیرس و یونکرها بودند برپا خاستند. این دشمنان پرولتاریا وقتی مشاهده کردند که کارگران پاریس برای دفاع از حقوق خود، اسلحه به دست گرفته و متشکل شده‌اند، از وحشت به لرزه درآمدند. تیرس می خواست سلاحهای آنها را از چنگشان خارج کند، سلاحهایی که با آن شهادت برضد متجاوزین خارجی بکار برده بودند و می خواستند در آینده با شهادت باز هم بیشتری در مقابله با حملات جیره خواران ورسای مورد استفاده قرار دهند. یونکرها و بورژواها بخاطر غلبه بر قیام کنندگان پاریس، برای گرفتن کمک دست تکی به سوی پروس دراز کردند و از این کمک نیز برخوردار شدند و پاریس بعد از یک مبارزه قهرمانانه در برابر قدرت نابرابر دشمن له شد و خلع سلاح گردید. اکنون بیست سال است که کارگران پاریس بی سلاح می باشند و همه جا به همین منوال است. در تمام کشورهای متمدن، وسایل مادی دفاعی از پرولتاریا گرفته شده است. در همه جا دشمنان و استثمارکنندگان طبقه کارگر هستند که تمام قدرت مسلح نظامی را در اختیار دارند. و این امر کار را به کجا کشانده است؟

به آنجا که – چون هر مرد به درد بخور وارد ارتش می شود – امروز این ارتشها، هر چه بیشتر بازتابی از احساسات و نظریات مردم شده‌اند، به آنجا که این ارتشها – [یعنی] ابزار اصلی ستم – روز به روز [از نظر دولت] غیرقابل اعتمادتر می شوند. مردانی که در رأس دولتهای بزرگ قرار دارند، از هم اکنون بیمناکانه فرا رسیدن روزی را می بینند که در آن سربازان مسلح از کشتار برادران و پدران خود امتناع خواهند ورزید. ما در پاریس شاهد این امر بوده‌ایم و دیدیم که چگونه جولیس فری ویتنامی این جسارت را به خرج داد که مدعی ریاست جمهوری فرانسه بشود و امروز در برلن می بینیم که جانشین بیسمارک [کاپریوی]، از رایشتاگ خواستار وسایلی می شود که بتواند توسط درجه داران روحیه فرمانبرداری را در ارتش تثبیت نماید، درجه دارانی که به وسیله جوایز پولی خریداری شده‌اند و این از آن جهت است که عده زیادی از درجه داران، سوسیالیست می باشند!

وقتی چنین موضوعاتی روی می دهند، وقتی حتی در ارتش سایه روشنهای بامدادی ظاهر می شوند، آنوقت پایان دنیای قدیم چندان دور نخواهد بود.

امید است که سرنوشتها تحقق یابند! امید است که بورژوازی در حال زوال، کنار زده شود و یا مضمحل گردد. زنده باد پرولتاریا! زنده باد انقلاب سوسیالیستی انترناسیونال!

ف. انگلس

25 مارس 1891

پیام انگلس به کارگران فرانسه به مناسبت بیست و یکمین سالروز کمون پاریس

لندن 17 مارس 1892

شهروندان زن و شهروندان مرد

امروز 21 سال است که مردم پاریس پرچم سرخ را برافراشته‌اند و این هم اعلان جنگ به پرچم سه رنگ فرانسه است که در ورسای در اهتزاز می‌باشد و هم [اعلان جنگ] به پرچم سه رنگ آلمان است که در استحکامات مناطق اشغالی پروس [در فرانسه] برافراشته شده است. پرچم سرخ، این نقطه‌ء اوجی بود که پرولتاریای پاریس به آن رسیدند و اگر از آن بنگریم هم غالب و هم مغلوب به یک اندازه از میان رفته‌اند.

آنچه به کمون عظمت تاریخی می‌بخشد خصلت ذاتی انترناسیونالی آنست، اعلان جنگ متهورانه آن به هر حرکت شوونیستی بورژوازی است. پرولتاریای کشورهای جهان در این باره اشتباه نکرده بودند. بورژواها می‌توانند 14 ژوئیه و 22 سپتامبر * خودشان را جشن بگیرند ولی روز جشن پرولتاریا در همه جا و برای همیشه 18 مارس خواهد بود. و به این جهت است که بورژوازی ناپاک، انبوهی از اتهامات کثیف را بر مزار کمون ریخته است. و به همین جهت نیز این واقعیتی است که سازمان کارگری انترناسیونال، تنها سازمانی می‌باشد که از نخستین روز با شورشیان پاریس بوده و تا آخرین روز و حتی بعد از آن نیز خود را از پرولتاریای مغلوب جدا ندانسته است.

بدیهی است وقتی کمون از پا درآمد، انترناسیونال دیگر نمی‌توانست به حیات خود ادامه بدهد. با شعار «کمون را داغان کنید» انترناسیونال نیز در تمام اروپا در هم کوبیده شد. اکنون بیست و یکسال از زمان بازپس گرفتن توپها در ارتفاعات مون مارتر می‌گذرد. نوزادانی که در 1871 متولد شده بودند، اکنون به سن بلوغ رسیده‌اند و به شکرانه خرفتی و نابخردی طبقات حاکمه سرپاژ شده‌اند، روش استفاده از سلاح را می‌آموزند و فن متشکل ساختن خویش و دفاع مسلحانه از خود را فرا می‌گیرند. کمونی که اعلام کرده بودند مرده است و انترناسیونالی که گمان می‌کردند برای همیشه نابود کرده‌اند، پرحیات تر و بیست برابر نیرومندتر از 1871 در میان ما زنده است. از صدها نفر، هزاران نفر و از هزاران نفر، میلیونها نفر به وجود آمده‌اند که به ندای ما پاسخ می‌دهند. اتحادیه پرولتاریای جهان که انترناسیونال اول توانسته بود آنرا پیش بینی و تدارک نماید، امروز به صورت یک واقعیت درآمده است و از این هم بیشتر آنکه فرزندان سربازان پروس که در 1871 استحکامات اطراف پاریس کمون را اشغال کرده بودند، امروز میلیونها نفرشان در اولین صفوف مبارزه دوش به دوش فرزندان رزمندگان کمون، برای رهائی کامل و نهائی طبقه کارگر می‌جنگند.

زنده باد کمون!

زنده باد انقلاب اجتماعی انترناسیونال!

فردریش انگلس

متن اصلی به زبان فرانسه نوشته شده است

* در 14 ژوئن 1789 مردم پاریس به زندان باستیل یورش بردند و به این ترتیب انقلاب فرانسه آغاز گردید. 22 سپتامبر 1792 اولین روز رژیم جمهوری فرانسه است که روز قبل به وسیله کنگره اعلام شده بود و طبق تصویب کنگره در 1793 این روز به عنوان اولین روز سال تقویم انقلابی فرانسه تعیین گردید.

و. ا. لنین

طرح یک سخنرانی آموزشی درباره کمون

- 1- ترسیم تاریخی کمون:
فرانسه تحت حکومت ناپلئون سوم. شالوده امپریالیسم: بورژوازی دیگر نمی تواند و پرولتاریا هنوز نمی تواند ... (1)
ماجرای ناپلئون سوم، ضرورت بحران سازی، جنگها.
- 2- رشد پرولتاریا بعد از ژوئن 1848. سازمان بین المللی کارگران 1864. تضییقات علیه آن توسط ناپلئون سوم.
اعتراض کارگران فرانسه بر علیه جنگ (12 ژوئیه بخش پاریس انترناسیونال، ص 16) و کارگران آلمانی (تجمع کارگری در 16 ژوئیه در برانشوایگ، شمنیتس و بخش برلن انترناسیونال، ص 18).
- 3- سدان: 2 سپتامبر 1870 و اعلام جمهوری در 4 سپتامبر 1870. حقه بازهای لیبرال قدرت را در دست می گیرند. حقوقدانان لیبرال و سلطنت طلبان دورو: تیرس.
4- دولت دفاع ملی = دولت خیانت ملی. تروشو: «نقشه» برای دفاع از پاریس. کمدی دفاع. قهرمانی کارگران پاریس، تسلیم [فرانسه] در 28 ژانویه 1871.
- 5- بیسمارک به عنوان شرایط [صلح] دستور می دهد مجلس ملی باید در عرض 8 روز تشکیل گردد (ص 34) تا در رابطه با جنگ یا صلح تصمیم بگیرد. توطئه های تیرس و سلطنت طلبان. مجمع اشراف. مجلس ملی در بردو: 630 عضو = 30 نفر بنیادین + 200 نفر جمهوریخواه (100 نفرشان میانه رو و 100 نفر رادیکال) + 400 نفر سلطنت طلب (200 نفرشان اورلئانیست + 200 نفر لژیونرست). مذاکرات تیرس با فالو.
- 6- پاریس به پاخواست: انتصاب فرستادگان سلطنت طلب: کم شدن «30 سو» [واحد پول آن زمان فرانسه] از حقوق سربازان گارد ملی؛ در پاریس و آنتنن رئیس پلیس فرمانده گارد ملی دولور دو پالادینس و غیره (نظیر تریوف و واسیل چیکف!) (2)، انتقال مجلس ملی به ورسای، سرکوبی روزنامه های جمهوریخواه و غیره. تحمیل هزینه جنگ بر دوش تهیدستان (ص 35). درگیری اجتناب ناپذیر میان سربازان مسلح پاریس و مجلس سلطنت طلب.
- 7- اعلام خطر مارکس: دومین قطعنامه شورای کل انترناسیونال مورخ 9 سپتامبر 1870 [به این مضمون که]: «نباید تحت تأثیر خاطرات ملی 1792 قرار گیرند»؛ با «تشکیلات طبقه خود» کار کنید، سرنگونی دولت را هدف خود قرار ندهید («یک حماقت نامیدانه»): ص 25. اوگون دوپونت دبیر انترناسیونال (شورای کل) برای فرانسه، در تاریخ 7 سپتامبر 1870 همین مطلب را می نویسد.

- 8- آخرین صحنه خیزش. قبضه کردن اسلحه‌های گارد ملی در 18 مارس 1871. بهانه‌های شیادانه تیرس. کوششی که به نتیجه نمی‌رسد. کمیته مرکزی گارد ملی موجودیت کمون را اعلام می‌کند. جنگ داخلی میان کمون پاریس و حکومت ورسای آغاز می‌گردد.
- 9- خطوطی که در کمون وجود داشتند:
- (الف) بلانکیستها: حتی در نوامبر 1880 نیز بلانکی در کتابش «نه خدا و نه ارباب» تئوری مبارزه طبقاتی و متمایز ساختن منافع پرولتاریا از منافع ملی را مردود قلمداد می‌کند (او پرولتاریا و بورژوازی انقلابی را از هم تفکیک نمی‌کند).
- (ب) پرودونیستها (موتوالیستها) [مبادله‌گرایان] که [معتقد به] «تشکیلات مبادله و اعتبار». علیرغم تئوریهای غلط، غریزه انقلابی طبقه کارگر راه خود را تشخیص می‌دهد.
- 10- اقدامات سیاسی کمون:
- (1) انحلال ارتش دائمی.
- (2) از بین بردن بوروکراسی (الف) انتخابی شدن کلیه مقامات رسمی (ب) حقوقها نباید بیش از 6000 فرانک [در سال] باشد.
- (3) تفکیک کلیسا از دولت. (برنامه حداقل)
- (4) رایج ساختن تحصیلات رایگان. (برنامه حداقل)
- [با استقرار همکاری] کمون و دهقانان در عرض سه ماه همه چیز طور دیگری می‌شد! (ص 49 - 50)
- کمون و انترناسیونال: [به قول] فرانکل درفش (پرچم جمهوری جهانی).
- 11- اقدامات اقتصادی کمون:
- (1) ممنوع ساختن کار شبانه‌نواها.
- (2) لغو جرایم.
- (3) در دست گرفتن کارخانه‌هایی که به آنها رسیدگی نشده بود و واگذار کردن آنها به سازمانهای تعاونی کارگری همراه با پرداخت خسارت بر اساس تشخیص کمیسیون دآوری (ص 54). توضیح: بانکها را تصاحب نکردند. 8 ساعت کار روزانه به اجرا درنیامد.
- (4) پایان دادن به تصاحب اموال رهنی، صدور حکم عدم پرداخت [مال الاجاره‌ها].
- 12- سقوط [کمون]. نواقص تشکیلاتی. روش تدافعی. قرار و مدار میان بیسمارک و تیرس (نقش بیسمارک = آدمکش اجیر شده). هفته خون از 21 تا 28 مه 1871. اقدامات وحشت آور [از قبیل] تبعیدها و غیره، افتراها (ص 65 - 66).
- [مجازات] کودکان و زنان ... 20000 نفر در خیابانها کشته شدند، سه هزار نفر در زندانها جان سپردند و غیره و غیره. دادگاههای نظامی تا ژانویه 1875، 13700 نفر را محکوم شدند (از جمله 80 زن و 60 کودک) به تبعید و زندان. (3)
- 13- درسها [ی کمون پاریس]:
- بورژوازی از هیچ کاری ابا نمی‌کند. امروز لیبرال، رادیکال و جمهوریخواه [است] و فردا خیانت و تیرباران [می‌کند].
- تشکیلات مستقل پرولتاریا - مبارزه طبقاتی - جنگ داخلی جنبش امروزی همگی ما بر شانه کمون بنا شده است.

توضیحات

1- در مقدمه‌ای که انگلس بر کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته است در پایان تجزیه و تحلیل اوضاع فرانسه در بعد از قیام ژوئن 1848 چنین می‌نویسد: «پرولتاریا هنوز قادر به حکومت بر فرانسه نبود ولی بورژوازی هم دیگر قادر به این کار نبود.» اشاره‌ی لنین در اینجا به همین مطلب است.

2- لنین جلادان کمون پاریس را با جلادان انقلاب 1905 روسیه تطبیق می‌دهد. ترپوف فرماندار سن پترزبورگ و از مسئولان سرکوب انقلاب نخست روسیه بود. واسیل چیکف پرنس و ژنرال تزاری به سربازان دستور تیراندازی به تظاهرات مسالمت آمیز کارگران سن پترزبورگ در 9(22) ژانویه 1905 را داد.

3- این ارقام را لنین از کتاب «تاریخچه کمون 1871» اثر اولیور لیساکرای، چاپ 1896 پاریس نقل کرده است.

درسهایی از کمون (1)

بعد از آنکه کودتا به انقلاب 1848 پایان داد، فرانسه 18 سال زیر یوغ رژیم ناپلئونی درآمد. این رژیم نه تنها باعث خرابی اقتصاد کشور شد بلکه موجب خفت و خواری ملی [فرانسه] نیز گردید. پرولتاریا که بر ضد رژیم کهنه قد برافراشته بود، دو وظیفه را به عهده گرفت: وظیفه عمومی ملی و وظیفه طبقاتی، یعنی رهائی فرانسه از اشغال آلمان و رهائی سوسیالیستی کارگران از سرمایه داری. پیوند میان این دو وظیفه بهترین وجه مشخصه کمون است. بورژوازی در آن ایام «دولت دفاع ملی» را تشکیل داد و پرولتاریا مجبور بود تحت رهبری این دولت برای استقلال ملی بجنگد. در واقع این «دولت خیانت ملی» بود که مبارزه با پرولتاریای پاریس را وظیفه خود می‌دید. ولی پرولتاریا - که به وسیله توهامات و ظن پرستانه تخدیر شده بود - متوجه این امر نشد. اندیشه‌های میهن پرستانه هنوز از زمان انقلاب کبیر قرن 18 مایه می‌گرفت و بر مغز سوسیالیستهای کمون مستولی بود و مثلاً بلانکی - که بدون شک یک انقلابی و یکی از طرفداران آتشین سوسیالیسم بود - نامی مناسب تر از این اعلام خطر بورژوائی «سرزمین پدری در خطر است!» برای روزنامه خود پیدا نکرد. اشتباه شوم سوسیالیستهای فرانسوی در همین ادغام وظایف متضاد یعنی وطن پرستی و سوسیالیسم، نهفته بود. مارکس قبلاً در مانیفست انترناسیونال، در سپتامبر 1870 پرولتاریای فرانسه را برحذر ساخته بود که دستخوش ایده‌های فریبنده ملی نگردند (2). در زمان انقلاب کبیر، تغییرات عمیقی صورت گرفته بودند و اختلافات طبقاتی تشدید یافته بودند، و اگر در آن ایام مبارزه بر علیه ارتجاع سراسر اروپا، تمام ملت انقلابی را به هم جوش داده بود، حالا دیگر پرولتاریا نمی‌توانست منافع خود را با منافع طبقات دیگری که دشمن او هستند، مربوط بداند؛ مسئولیت خفت و خواری ملی، به گردن دولت بورژوازی است و هدف پرولتاریا این است که برای رهائی کار از یوغ سرمایه داری، مبارزه کند. و در عمل ماهیت حقیقی «وطن پرستی» بورژوائی به زودی برملا شد. بعد از عقد قرارداد ننگین صلح با پروس، دولت ورسای به وظیفه بلاواسطه خود پرداخت و دست بکار مقابله با مسلح شدن کارگران پاریس - که موجب وحشت او شده بودند - گردید و کارگران با اعلام موجودیت کمون و جنگ داخلی به آن پاسخ دادند.

با وجودی که پرولتاریای سوسیالیست از گروه‌های متعددی تشکیل یافته بود، مع الوصف کمون نمونه درخشانی برای آن ارائه داد که پرولتاریا چگونه می‌تواند با اتحاد، وظایف دمکراتیکی را - که بورژوازی فقط قادر به اعلام آن بوده است - حل کند. بعد از آنکه پرولتاریا قدرت را قبضه کرد، بدون هیچگونه قانون‌گذاری مشکل و پیچیده، به آسانی و بی‌پرده به دمکراتیک کردن نظام اجتماعی تحقق بخشید، بوروکراسی را از میان برد و همه مقامات رسمی را انتخابی کرد.

البته بر اثر دو اشتباه، ثمرات پیروزی درخشان از بین رفتند. پرولتاریا در نیمه راه توقف کرد: بجای «سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان»، در این رویا به سر می‌برد که در سرزمینی که به وسیله [اجرای] وظایف عمومی ملی، متحد شده است، عالیترین عدالت به حقیقت خواهد پیوست. مثلاً مؤسساتی از قبیل بانکها را تصاحب نکرد، و در میان سوسیالیستها هنوز تئوری پرودونی «مبادله عادلانه» و غیره حکومت می‌کرد. اشتباه دوم خوش قلبی بیش از حد پرولتاریا بود: او می‌بایستی دشمنان خود را نابود می‌کرد ولی بجای این کار سعی کرد که آنها را از نظر اخلاقی تحت تأثیر قرار دهد و به اهمیت اقدامات مستقیم نظامی در جنگ داخلی کم بها داد و بجای آنکه پیروزی خود در پاریس را با حمله قاطعانه به ورسای تکمیل نماید، مسامحه کرد و به دولت ورسای فرصت داد که نیروهای ظلمت را جمع‌آوری نموده و برای هفته خونین مه آماده نماید.

مع الوصف کمون پاریس با وجود همه اشتباهاتش، شکوهمندترین نمونه بزرگترین جنبش پرولتاری قرن 19 را ارائه می‌دهد. مارکس برای اهمیت تاریخی کمون پاریس ارج فراوان قائل بود. چنانچه کارگران هنگام تلاش دار و دسته ورسای برای خلع سلاح پرولتاریای پاریس بدون مبارزه سلاح خود را به زمین می‌گذاشتند، در این صورت تأثیر شومی که این نوع ضعف در جنبش پرولتاریا باقی می‌گذاشت و دلسردی حاصل از آن به مراتب بیشتر از ضررهائی می‌بود که طبقه کارگر در نبرد برای دفاع از سلاحهای خود، مجبور به تحمل آن بود (3). هر قدر هم قربانی‌های کمون زیاد بوده باشند مع الوصف اهمیتی که این کار برای مبارزه مجموعه پرولتاریا دارد، اثر آنرا خنثی می‌کند، یعنی آنکه کمون جنبش سوسیالیستی را در اروپا به حرکت آورد، قدرت جنگ داخلی را نشان داد و توهمات میهن پرستانه را از میان برد و به اعتقاد ساده لوحانه نسبت به کوششهای مشترک ملی بورژوازی خط بطلان کشید. کمون به پرولتاریای اروپا آموخت که باید وظایف جنبش سوسیالیستی را بطور دقیق مطرح سازد. تجربیاتی که پرولتاریا کسب کرده است به دست فراموشی سپرده نخواهد شد. طبقه کارگر از آنها استفاده خواهد کرد، همانطور که در قیام دسامبر [1905] روسیه کرد.

مرحله‌ای که پیش از انقلاب روسیه وجود داشت و آنرا [انقلاب روسیه را] آماده ساخت، شباهت مشخصی با مرحله یوغ ناپلئونی بر فرانسه را نشان می‌دهد. در روسیه نیز حکومت مطلقه یک دار و دسته، کشور را دستخوش خرابی اوضاع اقتصادی و خفت و خواری ملی ساخت. ولی برای مدت مدیدی یعنی تا زمانی که تکامل اجتماعی شرایط یک جنبش توده‌ای را به وجود نیاورده بودند، انقلاب نمی‌توانست بروز کند و علیرغم تمام قهرمانی‌های مرحله پیش از انقلاب، حملات مجرد بر علیه دولت در بی‌تفاوتی توده‌های خلق خرد می‌شدند. و تنها سوسیال دمکراسی بود که به وسیله کار سخت و برنامه ریزی شده خود، توده‌ها را برای اشکال عالی‌تر مبارزاتی یعنی آکسیونهای توده‌ای و جنگ مسلحانه داخلی، تربیت کرد.

سوسیال دمکراتها موفق شدند گرایشهای «عمومی ملی» و «میهن پرستانه» را در پرولتاریای جوان از بین ببرند، و بعد از آنکه در اثر مداخلات بلاواسطه شان موفق شدند مانیفست

اکتبر (4) را به تزار تحمیل نماید، پرولتاریا به آن پرداخت که مرحله گریز ناپذیر بعدی انقلاب یعنی قیام مسلحانه را فعالانه آماده سازد. [پرولتاریا] رها از توهمات «عمومی ملی» نیروهای طبقاتی را در تشکیلات توده‌ای خود - در شوراها و کارگری و شوراها نمایندگان سربازان و غیره - متمرکز ساخت و علیرغم تفاوت‌های زیادی که میان اهداف و وظایف انقلاب روسیه و انقلاب 1871 وجود دارد، پرولتاریای روسیه می‌بایستی به همان شیوه‌های مبارزاتی - که کمون پاریس شالوده آنرا ریخته است، یعنی جنگ داخلی - متوسل می‌شد. [پرولتاریا] با استفاده از تعالیم کمون می‌دانست که همچنین نباید وسایل مبارزاتی مسالمت آمیز را کنار بگذارد - اینها در خدمت منافع عادی روزمره او قرار دارند و برای ایام تدارک انقلاب لازم می‌باشند - معهذا پرولتاریا هرگز نباید فراموش کند که مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخصی، شکل مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی را به خود می‌گیرد؛ لحظاتی وجود دارند که در آنها منافع پرولتاریا نبود ساختن بی پروای دشمن در میدان نبرد را ضروری می‌سازد. اینرا پرولتاریای فرانسه برای اولین بار به وسیله کمون نشان داد و پرولتاریای روسیه در قیام دسامبر خود به نحو درخشانی بر آن صحنه گذاشت.

اگر چه این دو قیام پر عظمت طبقه کارگر سرکوب شدند ولی قیام جدیدی فرا خواهد رسید که در آن ضعف قوای دشمنان پرولتاریا نشان داده خواهد شد و پرولتاریای سوسیالیست به پیروزی کامل نائل خواهد آمد.

23 مارس 1908

منتشره در زاگرایچینایا گازتا شماره 2

مجموعه آثار لنین جلد 13

توضیحات

1- مقاله «درسهای کمون» که در زاگرایچینایا گازتا (روزنامه خارجه) شماره 2، 23 مارس 1908 منتشر شد، نقل سخنرانی لنین است. ویراستاران نشریه مقاله را با این توضیح منتشر کردند: «جلسه بین المللی در ژنو در روز 18 مارس به مناسبت سه سالگرد پرولتاری تشکیل شده بود: بیست و پنجمین سالگرد وفات مارکس، شصتمین سالگرد انقلاب مارس 1848 و سالگرد کمون پاریس. رفیق لنین از طرف ح.س.د.ک.ر در جلسه درباره اهمیت کمون صحبت کرد.»

زاگرایچینایا گازتا روزنامه‌ای بود که توسط جمعی از مهاجرین روس در ژنو بین مارس و آوریل 1908 منتشر می‌شد.

2- منتخب آثار کارل مارکس و فردریش انگلس جلد 1، چاپ 1958، صفحه 497.

3- برای اطلاع از ارزیابی مارکس از نقش تاریخی کمون پاریس به عنوان پیشرو جامعه نوین به کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» و نامه‌ها به کوگلمان در 12 و 17 آوریل 1871 مراجعه نمایید.

4- اشاره به مانیفست 17 اکتبر 1905 است که در آن تزار که از انقلاب وحشت زده شده بود، به مردم قول آزادیهای مدنی و قانون اساسی (مشروطیت) را داد.

یادبود کمون

چهل سال از زمان اعلام موجودیت کمون پاریس می گذرد. پرولتاریای فرانسه به شیوه سنتی از طریق تظاهرات و تجمعات، یاد مردان و زنان انقلاب 18 مارس 1871 را گرامی می دارد. اواخر مه، باز هم دسته گل‌هایی به آرامگاه کمونارها و قربانیان «هفته مه» وحشتناک نثار می گردد و بر مزار آنها بار دیگر سوگند یاد می شود که تا پیروزی قطعی آید ه‌های آنها و تحقق کامل وصیت نامه شان آرام نگرفته و مبارزه خواهند کرد.

راستی چرا نه تنها پرولتاریای فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان با یادبود زنان و مردان کمون پاریس به بزرگداشت نسل قبلی خود می پردازد؟ و میراث کمون چه چیزی است؟ کمون یک پدیده خودبخودی بود. هیچ کس آنرا آگاهانه و با نقشه قبلی تدارک ندیده بود. شکست در جنگ برضد آلمان، مصائب ایام محاصره [پاریس]، بیکاری در میان پرولتاریا و اضمحلال قشر پائین طبقات متوسط، خشم توده‌ها نسبت به طبقات بالا و مقامات دولتی که بی کفایتی کامل خود را به اثبات رسانده بودند، غلیان آرام در صفوف طبقه کارگر که از وضع خود ناراضی بود و نظام اجتماعی دیگری را جستجو می کرد، ترکیب ارتجاعی مجلس ملی که موجب نگرانی نسبت به سرنوشت جمهوری شده بود - همه اینها و خیلی چیزهای دیگر دست به دست هم دادند تا اهالی پاریس را به انقلاب 18 مارس تحریک نمایند، [انقلابی] که قدرت را به نحو غیر منتظره‌ای به دست گارد ملی، طبقه کارگر و خرده بورژوازی که به آن ملحق شده بود سپرد.

این واقع‌ای بود که تا آن زمان در تاریخ بی سابقه بود. تا آنوقت قدرت معمولاً در دست مالکین زمین و سرمایه داران یعنی در دست مأموران مورد اعتماد آنها قرار داشت که به اصطلاح دولت را تشکیل می دادند. اما بعد از 18 مارس وقتی دولت آقای تیرس همراه قوای نظامی، پلیس و کارمندان آن از پاریس گریختند، خلق بر اوضاع مسلط شد و قدرت به دست پرولتاریا افتاد. البته در جامعه مدرن، پرولتاریایی که از نظر اقتصادی تحت یوغ سرمایه درآمده است نمی تواند از نظر سیاسی بدون پاره کردن زنجیرهایی که آنرا به سرمایه وصل کرده است حکومت کند و درست به همین جهت جنبش کمون بطور گریز ناپذیری می بایستی رنگ سوسیالیستی به خود می گرفت، به این معنی که می بایستی شروع به مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و سلطه سرمایه نموده و بنیان نظام اجتماعی موجود را نابود می ساخت.

این جنبش در ابتدا کاملاً سردرگم و غیر مشخص بود و عدای از متعصبین میهنی نیز به امید آنکه کمون جنگ علیه آلمان را از نو آغاز کرده و به فرجامی نیک سوق خواهد داد، به آن ملحق شدند. جنبش مورد پشتیبانی کاسب کاران خرده پا قرار گرفت که اگر پرداخت اجاره‌ها و سفته‌هایشان به تأخیر نمی افتاد، خانه خراب می شدند (دولت تصمیم نداشت که مهلت پرداختها را تمدید کند ولی کمون برعکس این کار را برایشان انجام داد). و بالاخره در ابتدای کار، بخشی از جمهوریخواهان بورژوا - که می ترسیدند که مبادا مجلس ملی ارتجاعی («دهاتی‌ها» و مالکین خشن) بار دیگر رژیم سلطنتی را روی کار بیاورد - نسبت به آنها سمپاتی نشان می دادند. البته طبیعتاً نقش اصلی را در این جنبش، کارگران بازی می کردند (مخصوصاً صنعت گران) که در سالهای آخر امپراتوری دوم تبلیغات سوسیالیستی مؤثری در میانشان صورت گرفته بود و عده‌ای از آنها به عضویت انترناسیونال درآمده بودند.

فقط کارگران بودند که تا آخر به کمون وفادار ماندند. جمهوریخواهان بورژوا و خرده بورژوازی به زودی از آن بریدند: اولی ها از خصلت انقلابی - سوسیالیستی - پرولتری جنبش هراسناک شده بودند و دومی ها وقتی دیدند که جنبش محکوم به یک شکست غیرقابل پیشگیری می باشد، کنار کشیدند. فقط پرولتاریای فرانسه بود که بدون بیم و هراس و بطور خستگی ناپذیری از حکومت خود پشتیبانی کرد، فقط آنها بودند که بخاطر آن مبارزه کردند و جان سپردند، یعنی در راه رهایی طبقه کارگر و بخاطر آینده بهتری برای همه زحمتکشانشان. کمون - که از طرف متحدین دیروزی خود تنها گذاشته شده بود و از جانب هیچ کس پشتیبانی نمی شد - بطور اجتناب ناپذیری محکوم به شکست شده بود. مجموعه بورژوازی فرانسه، تمام زمین داران، بورس بازان، کارخانه داران، تمام دزدان بزرگ و کوچک و تمام استثمارگران برضد او متحد شدند. این ائتلاف بورژوائی که از طرف بیسمارک پشتیبانی می شد (او برای سرکوب ساختن پاریس انقلابی صد هزار سرباز فرانسوی را که در اسارت آلمان بودند، آزاد ساخت)، موفق شد که دهقانان و خرده بورژواهای ناآگاه ایالات را برضد پرولتاریای پاریس برانگیزد و نیمی از پاریس را در حلقه فولادین محاصره درآورد (نیمه دیگر در محاصره ارتش آلمان بود). در چندین شهر بزرگ فرانسه (مارسی، لیون، سنت آتین، دیژون و برخی دیگر) کارگران به همین منوال برای قبضه کردن قدرت، تشکیل کمون و کمک به پاریس تلاش کردند، اما این تلاشها به سرعت با ناکامی مواجه شدند. به این ترتیب پاریس که ابتدا درفش قیام پرولتری را برافراشته بود، مجبور شد که روی پای خود بایستد و لاجرم به سقوط حتمی محکوم شود.

انقلاب پیروزمند اجتماعی لااقل مستلزم دو پیش شرط می باشد: تکامل نیروهای مولده باید به سطح بالایی رسیده باشد و پرولتاریا به اندازه کافی آماده باشد. ولی در 1871 این دو پیش شرط موجود نبودند. سرمایه داری فرانسه هنوز رشد ناچیزی داشت و فرانسه در آن زمان عمدتاً یک کشور خرده بورژوائی بود (سرزمین پیشه وران، دهقانان و خرده فروشان و غیره). از طرف دیگر یک حزب طبقه کارگر وجود نداشت، آمادگی و تعلیم دراز مدت طبقه کارگر - که در مجموع هنوز حتی تجسم روشنی از وظایف خود و راه حلهای آن نداشت - موجود نبود. نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود داشت و نه اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای تعاونی وسیع ...

البته چیزی که بیش از همه کمون فاقد آن بود زمان بود - فرصت لازم برای بررسی کردن وضعیت و پرداختن به تحقق برنامه‌هایش بود. [کمون] تازه به زحمت دست بکار شده بود که دولت مستقر در ورسای با پشتیبانی کل بورژوازی، عملیات نظامی برضد پاریس را آغاز کرد. کمون مجبور بود که قبل از هر چیز روی دفاع از خود تمرکز کند و تا آخر کار، 21 تا 28 مه، فرصت آنرا پیدا نکرد که بطور جدی به کار دیگری بپردازد.

ضمناً علیرغم این شرایط نامساعد و با وجود کوتاه بودن طول حیاتش، کمون موفق به انجام اقداماتی شد که اهمیت حقیقی و اهداف آنرا به اندازه کافی مشخص می سازند. کمون تسلیح عمومی خلق را جایگزین ارتش دائمی - این ابزار بی اراده طبقات حاکمه - نمود. کلیسا را از دولت جدا کرد و بودجه‌های مذهبی (یعنی مستمری ای را که دولت به کشیشها می پرداخت) حذف کرد، به تعلیم و تربیت عمومی خصلت خالص غیرمذهبی بخشید و به این وسیله به ژاندارمهایی که به لباس کشیش درآمده بودند، ضربه حساسی وارد ساخت. کمون موفق نشد تا در زمینه‌های صرفاً اجتماعی کارهای زیادی انجام بدهد اما همان مقدار کمی هم که انجام داد، با وضوح کامل خصلت آنرا به عنوان حکومت خلق و حکومت کارگران نشان داد. کار شبانه

نانواها موقوف شد، سیستم جرایم پولی یعنی این دزدی از کارگران که به صورت قانون درآمد بود، ملغی گردید و بالاخره آن تصویب نامه معروف صادر گردید که بر مبنای آن تمام کارخانه‌ها، کارگاهها و مؤسساتی که صاحبان قبلیشان آنها را تعطیل نموده بودند، به تعاونیهای کارگری سپرده شدند تا آنها را برای ادامه تولید بکار ببندازند. و در عین حال کمون برای آنکه خصلت خود را به عنوان یک حکومت واقعاً دمکراتیک و پرولتری به اثبات رسانده باشد، مقرر داشت که حقوق هیچ یک از کارمندان اداری و دولتی، بدون توجه به مقام آنها، نباید بیش از دستمزد عادی یک کارگر بوده و تحت هیچ عنوان نباید بیشتر از 6000 فرانک باشد (کمتر از 200 روبل در ماه).

تمام این اقدامات به اندازه کافی شهادت از آن می دادند که کمون برای دنیای قدیم – که بر اساس به نوکری گرفتن و استثمار بنا شده بود – خطر مرگباری می باشد. به این جهت جامعه بورژوائی تا زمانی که پرچم سرخ پرولتاریا بر فراز شهر پاریس در اهتزاز بود، خواب راحتی نداشت. و وقتی که سرانجام قهر متشکل دولتی موفق شد بر قدرت انقلاب که سازماندهی خوبی نداشت تفوق حاصل نماید، آنوقت ژنرالهای بنیادینست که در مقابل آلمانها به زانو درآمده بودند و فقط در برابر هم وطنان مغلوب خود شجاع شده بودند، آن *Rennenkampf* ها و *Meller Zakomelsky** های فرانسوی، کشت و کشتاری که تا آنوقت پاریس هرگز شاهد آن نبود، به راه انداختند. تقریباً 30000 پاریسی به دست نظامیان ددمنش، به قتل رسیدند و در حدود 45000 نفر دستگیر گشتند که بسیاری از آنها بعداً اعدام شدند، هزاران نفر به زندانها و یا تبعیدگاهها فرستاده شدند. پاریس مجموعاً در حدود 100000 نفر از بهترین مردم خود را از دست داد و از آن جمله جمعی از بهترین کارگران از همه حرفه‌ها.

بورژوازی خوشحال بود و رهبر آن، فسقلی خون آشام تیرس، بعد از اینکه به همراه ژنرالهایش پرولتاریای پاریس را به خون کشید، اعلام داشت که: «حالا برای مدت زیادی از شر سوسیالیسم خلاص شدیم!». ولی این فریاد بورژوازی بیهوده بود. هنوز شش سال از سرکوبی کمون نگذشته بود و هنوز عده زیادی از قهرمانان آن در زندانها و تبعیدگاهها به سر می بردند که جنبش نوین طبقه کارگر در فرانسه به وجود آمد. نسل سوسیالیست جدیدی که از تجارب پیشینیان خود درس گرفته ولی به هیچ وجه از شکست آنها دلسرد نشده بود، درفشی را که از دست رزمندگان کمون افتاده بود، به دست گرفت و آنرا متهورانه و ثابت قدم پیش برد. شعار آنها «زنده باد انقلاب اجتماعی!» و «زنده باد کمون!» بود و چند سال بعد حزب کارگری جدید و آژیتاسیونی که به وسیله او در کشور گسترش یافته بود طبقات حاکمه را مجبور کرد که آن عده از کمونارها را که هنوز به وسیله دولت در زندانها حفظ شده بودند را آزاد نماید. نه تنها کارگران فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان، یاد رزمندگان کمون را گرامی می دارند زیرا کمون بخاطر یک هدف محلی یا کوتاه بینانه ملی نمی جنگید بلکه برای آزادی کلیه انسانهای زحمتکش و تمام زجردیدگان و محرومین مبارزه می کرد. در هر کجا که پرولتاریا رنج می کشد و مبارزه می کند، به کمون پاریس به عنوان پیشتاز انقلاب اجتماعی احترام می گذارد. حماسه زندگی و مرگ او، دورنمای دولت کارگریش – که در یکی از پایتختهای جهان، قدرت را قبضه کرد و بیش از دو ماه در دست دشت – مشاهده این مبارزه قهرمانانه پرولتاریا و مصائب بعد از شکست آن – همه اینها بر روحیه میلیونها کارگر افزود، امیدهای آنها را زنده

* *Meller-Zakomelsky* و *Rennenkampf* ژنرالهای رژیم تزاری بودند که بخاطر جنایات بی رحمانه شان طی سالهای انقلاب 1905 تا 1907 بدنام شده بودند.

کرد و موجب جلب علاقه آنها به سوسیالیسم گردید. غرض توپهای پاریس عقب افتاده ترین اقشار پرولتاریا را نیز از خواب عمیقشان بیدار کرد و در همه جا موجبات تشدید تبلیغات انقلابی سوسیالیستی را فراهم آورد. درست به همین جهت است که آرمان کمون نمرده است و تا به امروز در وجود هر یک از ما زنده مانده است.

آرمان کمون آرمان انقلاب اجتماعی است، آرمان رهائی کامل سیاسی و اقتصادی زحمتکشان است، آرمان پرولتاریای همه جهان است و به این مفهوم نیستی ناپذیر است.

1911 (28) 15 آوریل

منتشره در رابوچایا گازتا شماره 4 و 5

مجموعه آثار لنین جلد 17

درباره نامه های مارکس به کوگلمان

بخشی از «مقدمه برای ترجمه روسی نامه های کارل مارکس به دکتر کوگلمان»

ارزیابی مارکس از کمون پاریس جان کلام محتویات نامه های او به کوگلمان را تشکیل می دهد. و اگر این ارزیابی را در مقابل [ارزیابی] جناح راست حزب سوسیال دمکرات روسیه قرار دهیم، آموزندگی خاصی خواهد داشت. پلخائف که بعد از دسامبر 1905 از روی بزدلی فریاد برآورده بود که: «نباید به اسلحه متوسل می شدند!» شکست نفسی کرده و خود را با مارکس مقایسه می کند و [می گوید] که مارکس هم در سال 1870 به همین منوال [انقلاب را] ترمز کرده بود.

این درست است که مارکس نیز انقلاب را ترمز کرده بود. اما ببینیم چه در دره ای بین مارکس و پلخائف در تشبیه پلخائف وجود دارد!

پلخائف در نوامبر 1905 یک ماه قبل از نقطه اوج نخستین موج انقلابی در روسیه، نه تنها به هیچ وجه به پرولتاریا هشدار نداد، بلکه مستقیماً از این ضرورت سخن می گفت که **باید طریق استفاده از سلاحها را آموخت و خود را مسلح ساخت**. اما وقتی یک ماه بعد، مبارزه آغاز گردید، پلخائف بی درنگ و بدون آنکه از اهمیت این مبارزه، از نقش آن در سیر کلی حوادث و از ارتباط آن با اشکال مبارزاتی قبلی حتی کمترین تجزیه و تحلیلی کرده باشد، شروع به آن می کند که نقش روشنفکر پیشیمان را بازی کند و اعلام می کند: «نباید به اسلحه متوسل می شدند».

مارکس در سپتامبر 1870، شش ماه قبل از کمون، به کارگران فرانسوی مستقیماً هشدار داد و ضمن یک پیام انترناسیونال نوشت: شورش یک **حماقت ناامیدانه** است. او از قبل توهمات ناسیونالیستی ای را که در رابطه با امکان جنبشی به مفهوم 1792 بود آشکار نمود. او قادر بود که نه بعد بلکه ماهها قبل از وقوع حادثه بگوید: «به اسلحه متوسل نشوید».

با وجود این وقتی این اقدام – که مارکس در سپتامبر آنرا **ناامیدانه** اعلام داشته بود – در مارس 1871 رو به تحقق گذاشت، رفتار مارکس چگونه بود؟

آیا مارکس نیز (مثل پلخانف در مورد حوادث دسامبر) از این موضوع استفاده کرد تا مخالفین خود یعنی پرودونیستها و بلانکیستها را – که کمون را رهبری می کردند – «مقتضح نماید»؟ آیا شروع به آن کرد که مثل یک معلم غرولند کند و [بگوید]: «من به شما گفتم، به شما هشدار دادم؛ این چیزی است که از رمانتیزم شما، از حرفهای انقلابی شما حاصل می شود؟ آیا همانطور که پلخانف با روش استادآبانه یک تنگ نظر از خود راضی، رزمندگان دسامبر را سرزنش کرده است او نیز در پایان کار به اعضای کمون گفته بود «نباید به اسلحه متوسل می شدید»؟

نه. مارکس در 12 آوریل 1871 نامه پرشوری به کوگلمان می نویسد، نامه‌ای که ما با اشتیاق زینت بخش دیوار اطاق هر سوسیال دمکرات روسی، هر کارگر اهل مطالعه روسیه می کنیم. مارکس که در سپتامبر 1870، قیام را یک حماقت ناامیدانه نامیده بود؛ ولی در آوریل 1871، از آنجا که شاهد یک جنبش توده‌ای بود، توجه دقیق خود را نسبت به شرکت کنندگان در این حادثه عظیم – که در تاریخ جهانی جنبش انقلابی گامی بسوی پیش برداشته بودند – معطوف می دارد.

مارکس می گوید این **تلاشی** است برای درهم شکستن دستگاه بوروکراتیک – نظامی، و نه انتقال آن از این دست به آن دست. و از «قهرمانی» کارگران پاریسی – که به وسیله پرودونیستها و بلانکیستها رهبری می شدند – ستایش می کند و می نویسد: «چه انعطاف پذیری، چه ابتکار تاریخی، چه فداکاری و چه قدرت فداکاری در این پاریسی ها وجود دارد! ... تاریخ عظمتی شبیه این سراغ ندارد.»

مارکس **ابتکار تاریخی** توده‌ها را بالاتر از هر چیز قرار می دهد. راستی چه خوب بود اگر سوسیال دمکراتهای ما از مارکس می آموختند که چگونه قدر ابتکار تاریخی کارگران و دهقانان روسی در اکتبر و دسامبر 1905 را بدانند!

تقدیر متفکر بزرگ جهان قبل از تجلی ابتکار تاریخی توده‌ها [با این امر نموده] و اینکه شش ماه پیش از وقوع حادثه ناکامی آن را پیش بینی کرده بود را با بیان بی روح، مرده و تنگ نظرانه [پلخانف مبنی بر اینکه] «نباید به اسلحه متوسل می شدند» مقایسه کنید. آیا این دو از زمین تا آسمان با هم فاصله ندارند؟

مارکس مانند یک **شرکت کننده** در مبارزه توده‌ای – که او با شور و اشتیاق خاص خود در لندن، تبعیدگاهش شاهد آن بود – از عمل بلاواسطه پاریسی های «شجاع و بی پروا» که «آماده‌اند توفان برپا کنند» انتقاد می کند.

راستی که چگونه در آن ایام خردمندان «واقع بین» مارکسیست امروزی ما، که در روسیه سالهای 1906 و 1907، رمانتیزم انقلابی را از بیخ و بن مورد لعن و نفرین قرار می دهند، مارکس را مورد تمسخر قرار داده بودند! و چگونه آن ماتریالیست، اقتصاددان و دشمن خیالپردازی را که با نظر تکریم به «تلاش» شیردلان می نگریست، به باد استهزاء گرفته بودند! افراد در غلاف * چه اشکها یا لبخندهائی از روی تحقیر یا ترحم، برای گرایشهای انقلابی و خیالپردازانه و غیره او، همچنین برای تقدیر او از جنبشی که می خواست به آسمان یورش برد، سرازیر می کردند!

* اشاره به کتاب «مردی در غلاف» اثر چخوف است.

مارکس به حکمت «بانی خردمند نه گانه» ** – که از مطرح کردن تکنیک اشکال مبارزه انقلابی در سطح بالاتر می هر اسد – وقعی نگذاشت و برعکس درست مسائل تکنیکی قیام را بررسی کرد. برای او این سؤال مطرح بود: دفاع یا حمله؟ مثل اینکه عملیات جنگی، پشت دروازه‌های لندن جریان دارند. و پاسخ می دهد که حتماً باید حمله کرد: «باید بلافاصله به طرف ورسای پیشروی می کردند...»

و این جمله را در آوریل 1871 یعنی چند هفته قبل از کشتار بزرگ ماه مه نوشت ... [از نظر مارکس] همان شورشیانی که (در سپتامبر 1870) به «اقدام جنون آمیز و بی امید» دست زده بودند، حالا «باید بلافاصله به طرف ورسای پیشروی می کردند...» [و از نظر پلخانف] در دسامبر 1905، برای دفاع در مقابل اولین ضرباتی که به آزادیهای به دست آورده شده وارد می آمد: «نباید به اسلحه متوسل می شدند...» واقعاً که پلخانف بی جهت خودش را با مارکس مقایسه نمی کرد! مارکس انتقاد تکنیکی خود را چنین ادامه می دهد: «اشتباه دوم: کمیته مرکزی قدرت را خیلی زود تحویل داد...» (توجه داشته باشید که در اینجا منظور رهبری نظامی است، چون موضوع بر سر کمیته مرکزی گارد ملی بود).

مارکس رهبران را از یک قیام زودرس برحذر می داشت ولی برای شیردلان پرولتاریا یک مشاور عملی بود، یک شرکت کننده در نبرد توده‌ها بود، توده‌هایی که علیرغم تئوریهای غلط و اشتباهات بلانکی و پرودون تمام جنبش را به مرحله بالاتری ارتقاء دادند. او [مارکس] می نویسد: «به هر تقدیر قیام کنونی پاریس – حتی اگر در مقابل گرگها، خوکها و سگهای رذل جامعه قدیم از پا درآید، شکوهمندترین عملی است که حزب ما از زمان قیام ژوئن به بعد انجام داده است.»

مارکس بدون آنکه حتی یک اشتباه کمون را از پرولتاریا مخفی نگاه داشته باشد، اثری را وقف این شکوهمندترین عمل آنها می نماید که تا به امروز بهترین رهنمود دهنده برای یورش به «آسمان» و وحشت انگیزترین کابوس برای لیبرالها و خوکهای رادیکال است. و پلخانف «اثری» را وقف حوادث دسامبر [1905] می کند که عملاً کتاب مقدس کادتها شده است.

آری، بی جهت نبود که پلخانف خودش را با مارکس مقایسه می کرد!

5 فوریه 1907

مجموعه آثار لنین جلد 12

**

اشاره به «بانی خردمند نه گانه» تیتز افسان‌ای اثر نویسنده هجو نویس، سالتیکف شچردین است.

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com